

معنای صنعت در حکمت اسلامی:

شرح و تحلیل رساله صنایع میرفندرسکی

دکتر شهرام پازوکی

دانشیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

چکیده

ادوار تاریخ اسلام است. در اوایل این دوره آنچه از میراث معنوی و حکمی و هنری اسلام در ایران به ارث رسیده بود به کمال ظهور و بروز خود رسید چنانکه اندیشمندان و محققان بزرگ تاریخ حکمت اسلامی همچون هانری کربن، از تأسیس مکتب اصفهان در دوره صفویه سخن گفته‌اند.^۱ از طرف دیگر از اواسط این دوره وضعیت فکری و معنوی و مدنی ایران دچار بحران شد و این بحران چنان آثار سوئی برجای گذارد که عواقب وخیم آن تا به امروز گریبانگیر تاریخ تفکر و تمدن ما شده است و لذا بدون تأمل دربارهٔ این دوره نمی‌توان به وضعیت فکری دورهٔ معاصر پی برد.

در آثار متفکران و حکمای این دوره از میرفندرسکی و شیخ بهایی و ملاصدرا و فیض کاشانی، نشانه‌هایی دیده می‌شود که همه حاکی از اضطراب اندیشه و تفکر است، آنهم در دوره‌یی که بیشترین آثار مکتوب حکمی و فقهی و بیشترین مصنوعات هنری از آن دوره بر جای مانده است. معمولاً در چنین ادوار بحرانی است که سؤالهای جدی طرح می‌شود و اموری که یک قوم و ملت بدانها مأتوس بوده‌اند، مورد

صنعت در میان اهل حکمت و عرفان و تصوف معنای خاصی داشته است که این معنا مناسبتی اصولی با تکنولوژی جدید ندارد. رساله صنایع میرفندرسکی از بهترین و جامعترین آثاری است که از جانب یکی از بزرگان حکما و عرفا و دانشمندان مسلمان مستقلاً در موضوع صنعت نگاشته شده و معنای مذکور صنعت بوجه احسن از آن مستفاد می‌شود. این رساله در زمانی نوشته شده که مقارن پیدایش علم و تکنولوژی جدید در غرب است. با خواندن این رساله نکاتی از بحرانهای فکری دوره صفویه که موجب تضعیف مدنیت، کار و صنعت شده عیان گردیده و پرسشهای مهمی مطرح می‌شود که یکی از مهمترین آنان اینست که صنعت نزد میرفندرسکی چه مناسبتی با صنعت بمعنای جدید آن در تکنولوژی دارد.

کلیدواژگان

صنعت؛
پیشه؛
صنعت؛
تکنولوژی؛
تصوف.

مقدمه

دوره صفویه یکی از پیچیده‌ترین و پرنشیب‌و فرازترین

۱- کربن، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبائی، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۳، ص ۴۷۶.

**■ صنایع و هنرها از جهات
مختلف نظری و عملی، یا متکی
به تصوف و حکمت اسلامی، و یا
مرتبط با آن هستند و این دقیقاً
لبّ حقیقی است که در رساله
صناعیه مشاهده می‌شود.**

از جهتی در نقد تصوف بدلی و از جهتی در اثبات تصوف حقیقی کوشیدند. دو رساله کسر اصنام الجاهلیه و سه اصل ملاصدرا در همین مسیر نوشته شده است. در رساله صنایع میرفندرسکی نیز می‌بینیم که او شاهد و درگیر همین اوضاع است و مسافرت‌هایش به هند – گرچه دائماً رحلت اقامت در آنجا نیفکند – عمدتاً برای فرار از این وضعیت و تابع اقبالی است که در آن ایام به هند می‌شد.^۲

مسئله تقلیب یا دگرگون شدن تصوف، و تضعیف و نهایتاً طرد آن تأثیر بسزایی در پیدایش وضعیت بحرانی در شئون مختلف فکری، هنری و مدنی ایران آن روزگار داشته است چنانکه همین بحران موجب شد عده‌ی از اصحاب صنایع و هنر همراه با بزرگان تصوف به هندوستان مهاجرت کنند و منشأ پیدایش جریانهای عرفانی، هنری و ادبی و شکلگیری طبقات هنرمندان و صنعتگران در آنجا شوند. آنچه در این مقال مورد بحث است، مسئله صنعت و هنر از منظر حکمی و عرفانی بر مبنای رساله صنایع میرفندرسکی در همین دوره است.

xxx'

صنایع و هنرها از جهات مختلف نظری و عملی، یا متکی به تصوف و حکمت اسلامی، و یا مرتبط با آن هستند و این دقیقاً لبّ حقیقی است که در رساله صنایع مشاهده می‌شود. در اینجا اجمالاً به ذکر

۲- میرفندرسکی بنا بر قول اغلب تذکره نویسان، مکرز به هند سفر کرده و با عرفان و حکمت هندی و مقدمات زبان سانسکریت آشنایی داشت. وی حواشی سودمندی بر کتاب جوگ بسشت که خود خلاصه‌ی است از منظومه مقدّس مهاراماینه که قبلاً توسط نظام‌الدین یانی پتی به فارسی ترجمه شده بود، نوشته است. در این باره رجوع کنید به: فندرسکی، میرابوالقاسم، مقدمه منتخب جوگ باسشت، تصحیح و تحقیق و مقدمه فتح‌الله مجتبائی، چاپ اول، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۵.

تشکیک و سؤال قرار می‌گیرد، و شاید بهمین جهت باشد که آثار مهمی در جهت طرح همین سؤالها و پاسخ به آنها پدید می‌آید. تاریخ تفکر در صفویه را از جهاتی می‌توان با تاریخ تفکر در یونان مقایسه کرد که از دوره با عظمت باستانیش شروع شد و به بزرگی در سقراط و افلاطون و ارسطو در زمانه منحصراً سופسطائیان ختم گردید و غروب کرد و همه می‌دانند که مهمترین و پرمسئله‌ترین کتابهای فلسفی غرب نیز در همین دوره بحرانی یونان نوشته شده است.

یکی از عوامل اصلی وضعیت بحرانی تفکر در اواسط دوره صفویه، بحران وضعیت تصوف و تشیع و پیوند آندو بوده است، باین معنا که تصوف و عرفان که همواره در بطن حکمت و تفکر و هنر و مدنیت اسلامی در ایران حضور داشته در دوره صفویه – که خود در اصل از سلاسل صفویه است – بجهاتی که در اینجا مجال طرح آن نیست دوران سرکوب و افول خود را طی کرد ولی از سوی دیگر بدل آن بصورت صوفیه حکومتی صفویه قدرت و استیلا یافت و تشیع نیز بصورت مسلط فقهی و کلامی صرف درآمد. از اینرو گروهی از بزرگان تصوف و عرفان به هندوستان رفتند و در آنجا مقیم شدند و گروه دیگر که در ایران ماندند مثل ملاصدرا، در تحکیم بنیاد تفکر در ایران



اصول مطالبی که این ارتباط را نشان می‌دهد، می‌پردازم:

۱- در تصوف و حکمت اسلامی، صنعت بمعنای عام آن، دلالت بر مطلق پیشه، حرفه و کار دارد، البته کار نه بمعنای امروزی آن بلکه بمعنایی که قدم‌ادرک می‌کردند که کار جسمانی، عمدتاً کار دینی محسوب می‌شد و لذا عملی مقدّس بحساب می‌آمده است بدان نحوه که در قرون وسطی نیز می‌گفتند « Laborare est orare »؛ یعنی کار عبادت است.»

در دوره مدرن کار کردن، زندگی کردن نیست بلکه کسب وسایل زندگی است. این تفسیر حاصل انقلاب صنعتی است که در آن کار مبتدل به عملی خنثی و کسالت‌آور شده و لذا به اوقات فراغت بهای بیش از حد داده می‌شود. یکی از مقاصد اصلی میرفندرسکی هم در تألیف رساله صنایع، تعطیل شدن کار در آن دوره، و عواقب سوء آن، هم از حیث معنوی و هم اجتماعی است. میرفندرسکی اهمیت معنوی کار را هم از عرفان اسلامی و هم از حکمت هندو که آشنایی عمیق با آن داشت، آموخته بود.^۳

۲- صنعت با این سعه معنایی، از نبوت و حکمت و خلافت، تا آهنگری و کاتبی و گاژری را در برمی‌گیرد. ولی اینها در عرض یکدیگر نیستند. صنایع دارای سلسله مراتب هستند که مانند سلسله مراتب موجودات از مراتب اشرف آغاز شده و به مراتب اخس پایان می‌پذیرد. اختلاف صنایع بر حسب مراتب نافع بودن، ضروری بودن و خیر بالذات بودن، اختلافی رتبی است.

۳- میان صنایع و علوم تفاوتی نیست، چنانکه میرفندرسکی، بعنوان مثال، از طب و نجوم بعنوان صنعت سخن می‌گوید و از آنها دفاع می‌کند.^۲

۴- میان صنایع و آنچه امروزه هنرهای زیبا خوانده

می‌شود، نیز تفاوتی نیست. در رساله صنایع، موسیقی و نقاشی نیز جزء صنایع محسوب می‌شوند. اصولاً هنر بمعنایی که ما امروزه آن را می‌فهمیم - یعنی هنر در قلمرو استه‌تیک (زیبایی‌شناسی) - مولود تفکر مدرن در غرب است و قبلاً در هیچ تمدن و تفکری، حتی در قرون وسطی در اروپا، این معنا سابقه نداشته است. چنانکه کلمه ars لاتین در قرون وسطی - که کلمه art انگلیسی از آن اخذ شده است - نیز مانند کلمه صنعت، هم بر آنچه امروزه هنرهای زیبا خوانده می‌شود؛ دلالت داشته و هم فنون و صنایع و علوم را شامل می‌شده است. تعبیر لاتینی ars liberalis (هنرهای آزاد) شامل علوم مثل حساب و هندسه و هیئت و هنری مثل موسیقی نیز می‌شده است و به مجموعه آنها quadrivium (یعنی رباعی) می‌گفتند.

۳- در بهگواد گیتا از مجموعه بزرگ کتاب مقدّس هندوان، مهابهارات، نکات عمیقی درباره حکمت معنوی کار ذکر شده است. در کتاب مقدّس دیگران هندوان، او پانیشادها، حکیمی با استفاده از استعاره‌های برگرفته از کار صنعتگران می‌گوید: «از پنبه رحمت و شفقت، نخ خشوددی و رضایت بریس... در کارگاه خویشنداری و پرهیزکاری، کارها را بدست آهنگر صبر و شکیبایی بسیار. بر روی سندان درک و تفاهیم، بگذار که او پتک دانش بگوید. بگذار ترس از خدا در کوره آهنگری بدمد.» (منقول از مقاله «هنر، صنعت، دین»، در دایرةالمعارف ادیان، میرچا ییاده، ج ۱، ترجمه حسن نورانی بیدخت).

۴- قطب‌الدین شیرازی نیز در درة التاج (به تصحیح سید محمد مشکوة، چاپ سوم، ۱۳۶۹، تهران، انتشارات حکمت، ج ۱، ص ۱۴۹) در این باره می‌گوید: لفظ علم اطلاق کنند و به آن صناعت خواهند، چنانکه گویند: «علم الطب و علم الفلاحة و گویند صناعة الطب و صناعة الفلاحة.» همو در تعریف صناعت گوید: «صناعت ملکه‌ی باشد نفسانی که بواسطه آن قادر باشد بر استعمال موضوعاتی سوی غرضی از اغراض برسبیل ارادت که آن استعمال صادر باشد از بصیرتی بحسب آنچه ممکن باشد در آن موضوعات.» البته باید توجه داشت که علم بمعنای صنعت، یعنی هریک از علوم، نه علم بمعنای مصدری آن که مطلق دانستن است.

■ وقتی هنر و صنعت از معرفت و دانایی جدا شد معنای جدیدی در هنر پیدا شد باین معنا که علم استه‌تیک بمعنای زیباشناسی در فلسفه جدید غرب ظهور کرد و هنر در قلمرو استه‌تیک وارد گردید و در همین قلمرو، معنی و مفهوم یافت.

خاص هنری ممتاز از دیگران، چنانکه امروزه مرسوم است، اصولاً نمی‌توانسته وجود داشته باشد. ولی همین صنعتگران، اصناف و طبقات اصلی جامعه را تشکیل می‌دادند. پیشه این صنعتگران قبل از اینکه جنبه اقتصادی داشته باشد، جنبه معنوی داشته است. هنرمندان با پیشه خویش، سلوک معنوی می‌کردند.^۵ از اینجهت، اصولاً برای ورود به طریقت، موظف می‌شدند که هنر یا صنعتی را اختیار کنند. آنها وقتی می‌خواستند صنعتی را بیاموزند ابتدا آداب تزکیه نفس و مراقبه را از استاد صنعت خویش فرا می‌گرفتند. از اینرو هنرشان بهیچوجه جنبه نمایشی

۵- میرفندرسکی، ابوالقاسم، رساله صناعیه، مقدمه، تصحیح و حواشی علی‌اکبر شهابی، مشهد، فرهنگ خراسان، ۱۳۱۷، ص ۲۵.

- 6- aesthetic
- 7- aisthesis
- 8- fine
- 9- arts
- 10- useful
- 11- applied

۱۲- در اینباره رجوع کنید به:

Collingwood, R.G. *The Principles of Art*, U.S.A., 1958, pp.5-7.

۱۳- درباره جنبه معنوی حرفه رجوع کنید به:

Dooling, D.M. *A Way of Working, the Spiritual Dimension of Craft*, New York, 1979.

قبل از قرون وسطی در دوره یونانی نیز کلمه *techne* یونانی، مثل لاتین *ars* همه این معانی را می‌رسانده است.

۵- صنعت، نحوه‌ی معرفت و ملکه‌ی است نفسانی که منجر به یک نحو عمل می‌شود. پس برخلاف آنچه امروز تصور می‌شود، صنعت، صرف مهارت تکنیکی نیست بلکه نوعی دانایی است، چنانکه ارسطو درباره *techne* نیز همین نظر را داشت. بنظر میرفندرسکی این دانایی و علم باید منتهی به عمل شود، از اینرو او قول اهل صنایع جزئی و عملی را که گمان می‌کنند با وجود آنان دیگر نیازی به حکمت نظری نیست رد می‌کند.^۵ اصولاً مفهوم پیش از مدرن. صنعت بعنوان عامل ارتباط میان نظر و عمل بوده است.

در واقع وقتی هنر و صنعت از معرفت و دانایی جدا شد معنای جدیدی در هنر پیدا شد باین معنا که علم استه‌تیک^۶ بمعنای زیباشناسی در فلسفه جدید غرب ظهور کرد و هنر در قلمرو استه‌تیک وارد گردید و در همین قلمرو، معنی و مفهوم یافت. آنگاه «هنری بودن» معنای مقبولیت و خوشایند بودن احساسی^۷ را پیدا کرد و صفت زیبا^۸ را برای گروهی از هنرها^۹ مثل شعر و موسیقی و نقاشی؛ و صفت مفید^{۱۰} یا کاربردی^{۱۱} را برای دسته‌ی دیگر بکار بردند.^{۱۲} در حقیقت ظهور تکنولوژی مدرن و هنر استه‌تیکی مدرن، مقارن یکدیگر و محصول همین تفرقه در معنای *art* است.

۶- چنانکه گفته شد صنایع نزد اهل تصوف پیشه‌ای بوده است که با آن هم اشتغال به کار داشته‌اند - که مورد استفاده عموم قرار می‌گرفته است - و هم اینکه این پیشه و کار، راه سلوک معنوی آنان محسوب می‌شده است. از اینرو هنرمندان طبقه واحد خاصی جدا از دیگر مردم محسوب نمی‌شدند. لذا طبقه



نداشت و کمتر اتفاق می افتاده که نام خویش را بر اثر خویش حک کنند. باین دلیل است که غالب آثار هنری گذشتگان بینام و نشان است چرا که آنها هنر خویش را محصول نبوغ فردی خویش نمی دانستند بلکه آنرا امانتی می پنداشتند که دست بدست و سینه بسینه به استادشان رسیده است و آنها از استادشان اخذ کرده اند.

بهمین دلیل مقید بودند به اینکه سلسله اساتید خویش را ذکر کنند. و چون هنر خویش را آسمانی می دانستند، این سلسله اساتید معمولاً باید به یکی از اولیا و انبیای الهی می رسید. در این میان نام حضرت علی (ع) بعنوان اصل و منشأ صنایع از همه بیشتر برده می شود، چرا که علی را وارث حقیقت معنوی پیامبر اسلام می دانند، لذا از او هم در میان سلسله های صوفیه بعنوان منشأ تصوف نام برده می شود - که سلسله های صوفیه رشته اجازة شان را به علی (ع) می رسانند - و هم اولین استاد همه صنایع. بدین ترتیب علی سرچشمه تصوف و مبدأ اصلی صنایع محسوب می شود.^{۱۳}

طبقات هنرمندان و پیشه وران مسلمان عموماً جزء طبقات جوانمردان (یافتیان) نیز بوده اند. و اکنون یکی از مهمترین منابع تحقیق درباره اهل صنعت، کتابها و رساله هایی است که هر یک از این طبقات درباره اصل و نسب حرفه خویش، راه ورود به آن، و عهد و پیمانهای که شاگرد با استاد خویش می بندد، نوشته است. یکی از مساعی اصلی میرفندرسکی در ترغیب به کار و تجدید صناعات، احیای اصناف صنعتگر از طریق احیای همین طریقه های فتوت است^{۱۴} که بدنبال تضعیف تصوف در دوره صوفیه رو به اضمحلال نهادند.

بدین طریق او با احیای صنایع، در طلب احیای

■ یکی از مساعی

اصلی میرفندرسکی در

ترغیب به کار و تجدید صناعات،

احیای اصناف صنعتگر از طریق احیای

همین طریقه های فتوت است که

بدنبال تضعیف تصوف در دوره

صفویه رو به اضمحلال

نهادند.

مدنیّت تضعیف شده در دوره خود نیز هست. قبل از او، ابن خلدون نیز با مقدماتی دیگر نشان داده بود که چگونه هرگاه حیات مدنی و «شهرها در شرف ویرانی باشند صنایع آنها رو به زوال می رود».^{۱۵} از مسیری دیگر، متفکر معاصر و هم‌رأی میرفندرسکی، فیض کاشانی، در رساله الفتنامه^{۱۶} خود می کوشد با تجدید معنای اخوت و فتوت، طبقات اصناف را دوباره حیات معنوی دهد. از اینرورسالة الفتنامه فیض کاشانی مانند رساله صنایعیه است که در آن به طرح معنای الفت و اهمیت آن و دادن دستورهای عملی برای تشکیل گروه های متحد بر اصل اخوت، مبادرت می کند. یکی

۱۴ - در اینباره رجوع کنید به: پازوکی، شهرام، حکمت هنر و زیبایی در اسلام، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۴، ص ۴۳ - ۵۳.
۱۵ - بطن غالب، خود میرفندرسکی، یا عضو یکی از همین گروه های فتوت یا مرتبط با آنها بوده است؛ چنانکه درباره شیخ بهایی با توجه به اینکه خود اهل صنعت بوده است، نیز می توان چنین احتمال داد. ارتباط میرفندرسکی و شیخ بهایی با اصناف و عامه مردم و اینکه لباس پشمینه می پوشیدند و با درویش روزگار می گذراندند (مدرس، میرزا محمد علی، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۳۵۸) از شواهد مؤید این امر است.

۱۶ - ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۷۹۹.

۱۷ - فیض کاشانی، الفت نامه، در ده رساله، با اهتمام رسول جعفریان، اصفهان، ۱۳۷۱، ص ۲۰۱ - ۲۱۹.

به الفت می‌پردازد و دیگری به صنعت؛ اگرچه در صورت ظاهر این دو امر ارتباطی با هم ندارند اما در باطن، الفت و فتوت پشتوانه معنوی صنایع در حکمت و عرفان اسلامی است.

شرح و تحلیل رسالهٔ صناعیه

رساله صناعیه مشهورترین اثر میرفندرسکی است.^{۱۸} این رساله که بنام حقایق الصنایع نیز مشهور است، ظاهراً تنها نوشته‌ی است که در این دوره منحصرأ به موضوع صنعت می‌پردازد.^{۱۹}

چنانکه گفته شد این رساله بجهت احیای مفهوم صنعت و ترغیب به صنایع، در اواسط دوره صفویه نوشته شده است. این ایام مقارن آغاز دورهٔ مدرن در غرب و پیدایش تکنولوژی، و اولین آشناییها و تماسهای جدید ایران با غرب مدرن است که اینک به فهم جدیدی از صنعت رسیده است. میرفندرسکی در مقدمهٔ رساله صناعیه، غرض خویش را از تألیف این رساله چنین برمی‌شمارد:

۱- بیان حدّ صناعت؛

۲- منفعت صناعت؛

۳- اختلاف صنایع در منافع که موجب اختلاف مراتب صناعات است؛

۴- تحریص بر اقتناء (فراهم کردن) صنایع هرکسی را که استعداد دارد و ذمّ اهل بطالت؛

۵- تحذیر از صنایع کم‌نفع کم‌شرف؛

۶- بیان اینکه صنایع، بالفعل متناهی هستند و بالقوه غیرمتناهی؛

۷- بیان اینکه موضوع بعضی از صنایع غایت صنعت دیگر می‌شود تا منتهی شود به صناعتی که غایتی و رای او نیست؛

پس از این مقدمات، وی با ذکر معنای صنعت و

تعریف آن، رساله را آغاز می‌کند و می‌گوید صنعت همانست که بفارسی دری به آن «پیشه» گویند. چنانکه می‌بینیم به نزد میرفندرسکی صنعت بمعنای امروزی آن نیست بلکه مطلق کار است و چون معنای کار نزد همگان واضح است، در ادامه می‌افزاید که معرفت صنعت و اینکه منظور از صنعت چیست، از جهتی همه کس را مفهوم است، لذا به تعریف صنعت می‌پردازد.

باب اوّل رساله در بیان حدّ صناعت است. او صناعت را چنین تعریف کند: «الْصَّنَاعَةُ قُوَّةٌ فَاعِلِيَّةٌ يَأْتِعَانِ فِي مَوْضُوعٍ مَعَ فِكْرٍ صَحِيحٍ نَحْوِ غَرَضٍ مِنْ الْأَغْرَاضِ مَخْدُودِ الذَّاتِ»؛ خلاصهٔ تعریف وی اینست که صناعت قوه‌ی فاعله است که با فکر صحیح و در جهت غرضی معین به موضوعی خاص می‌پردازد. سه جزء اصلی در این تعریف عبارتند از:

۱- صناعت قوه‌ی فاعله است؛ یعنی چنانکه خود میرفندرسکی گوید اثری از او صادر می‌شود.

۱۸- از این رساله نسخه‌های خطی متعددی وجود دارد. فهرستی از این نسخه‌ها در کتاب راهنمای پژوهش دربارهٔ میرفندرسکی، محمدرضا زادشوش، اصفهان، مهر قائم (سج) ۱۳۸۳، ص ۹۷-۱۰۴، ذکر شده است. رساله صناعیه اولین بار به‌همراه اخلاق ناصری در سال ۱۲۶۷ قمری در هند چاپ سنگی شده است. اولین چاپ مصحح آن با مقدمه و حواشی و تصحیح علی‌اکبر شهابی (مشهد، فرهنگ خراسان، ۱۳۱۷) منتشر شده است. خلاصه آن نیز در منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، سیدجلال‌الدین آشتیانی، مشهد، ۱۳۵۴، ج ۱، درج شده است. کتاب اخیر با مقدمه مفصل و عالمانه هانری کرین به زبان فرانسوی دربارهٔ حکمای این دوره مثل میرفندرسکی است. در این مقاله کلیهٔ ارجاعات به چاپ مصحح مرحوم علی‌اکبر شهابی است. نگارنده مشغول تصحیح مجددی از این رساله است.

۱۹- ظاهراً دو رسالهٔ دیگر در همین دوره بنامهای صناعیه نوشته میرداماد و اسرار الصنایع نوشتهٔ قاضی سعید قمی وجود دارد (زادشوش، راهنمای پژوهش دربارهٔ میرفندرسکی، ص ۹۷) ولی احتمال می‌رود که همین رساله صناعیه میرفندرسکی باشد.

۲- با فکر صحیح است؛ یعنی این قوه با شعور و معرفت عمل می‌کند.

۳- غرض خاصی را دنبال می‌کند.

باب دوم این رساله در بیان منفعت صنایع است. وی در اینباره می‌گوید: خداوند هرچه آفرید کمالاتی را که در اوّل خلقت ممکن بود به او عطا کرد و کمالاتی را که بعد از خلقت ممکن بود اسبابش را در آن چیز خلق کرد، چنانکه می‌فرماید: «الذی أعطی کلّ شیء خلقه ثمّ هدی». ^{۲۰} مبدأ این کمالات دوم یا طبیعت است یا حسن یا عقل. بعضی از موجودات فقط مبدأ اوّل (یعنی طبیعت) را دارند، که نباتات هستند؛ بعضی مبدأ اوّل و دوم را جمع دارند، که حیوانات غیرناطقند و بعضی هر سه مبدأ را جمع دارند، که انسانها هستند. غرض اوّل از کار عقل، نظام کلّ است و دوم نظام نوع و سوم نظام شخص، و این سه نظام بدون اجتماع صورت نیندد. چه اگر شخص نباشد، نوع نباشد و اگر نوع نباشد جزئی از کلّ نباشد و چون جزئی از کلّ نباشد کلّ بر نظام خود نباشد و شخص انسان بیمعاونت ابنای نوع و جنس خود محال‌الوجود باشد. میرفندرسکی در فصلی دیگر با عنوان «در حثّ بر تحصیل صنایع و ذمّ اهل بطالت» حاجت به تحصیل صنایع را با مقایسه انسان بمتابۀ عالم صغیر و عالم بمتابۀ انسان کبیر، آغاز می‌کند. در حکمت و عرفان اسلامی این تطابق یکی از اصول مورد قبول است و بسیاری از مباحث مربوط به وجودشناسی، معرفتشناسی و انسانشناسی بر مبنای همین اصل طرح می‌شود و اصولاً این سه مبحث در حکمت اسلامی از هم جدا نیستند و با استقلال از یکدیگر مطرح نمی‌شوند. او می‌گوید: چنانچه در انسان همه اعضا احتیاج به یکدیگر دارند و هیچ عضوی معطل و بی‌کار نیست که اگر یک عضو کار خاص خود نکند،

■ غرض اوّل از کار عقل، نظام کلّ است و دوم نظام نوع و سوم نظام شخص، و این سه نظام بدون اجتماع صورت نیندد. چه اگر شخص نباشد، نوع نباشد و اگر نوع نباشد جزئی از کلّ نباشد و چون جزئی از کلّ نباشد کلّ بر نظام خود نباشد و شخص انسان بیمعاونت ابنای نوع و جنس خود محال‌الوجود باشد.

فعل سایر اعضاء باطل یا ناقص باشد، همچنین هر شخص در عالم - که انسان کبیر است - بمنزله عضوی خاصّ است و او را کاری است، پس اگر کار نکند بمنزله عضوی فاسد باشد و خلل به کلّ عالم راه یابد. از اینرو باید به اصلاح آن عضو فاسد - چه در انسان چه در عالم - همّت گماشت تا فساد و خلل در آنها راه نیابد.

نظام نوع یا مدینه نیز منطبق با نظام کلّ و نظام شخص است و فساد هر یک در دیگری اثر می‌گذارد. نمونه مفصّل این تطابق در کتاب جمهوری افلاطون آمده است که در آن طبقات حاکمان و رزمیاران و پیشه‌وران با سه قوه عاقله و غضبیه و شهویه منطبق شده است. ^{۲۱} محل قوه عاقله، سر است و محل قوه غضبیه، سینه و محل قوه شهویه، شکم. برای افلاطون، عدل ^{۲۲} عبارت است از هماهنگی میان این اجزاء در نظام اجتماع یا مدینه و نظام شخص. اگر هر یک از این اجزاء به عمل خاصّ و بایسته خود که کمال او در آن است، بپردازد، تعادل عدالت فردی و

۲۰- طه / ۵۰.

۲۱- در دیگر سنن دینی مثل زرتشتی و هندویی نیز همین طبقه‌بندی و سلسله مراتب وجود دارد. در این باره رجوع کنید به: مجتبیایی، فتح‌الله، شهرزیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۵۲.

اجتماعی برقرار می‌شود و این نیز منطبق با عدل تکوینی است. بتعبیر عارفان مسلمان عالم «صنعة الله» است.^{۲۳} صنعت الهی اقتضاء می‌کند که عدل الهی برقرار باشد. صنعت انسانی نیز باید منجر به تحقق عدل چنانکه تعریف شد، بشود.

مثال گروه‌های مختلف برحسب نوع اخلاقی که در نظام عالم پدید آرند و نوع اصلاح آن اخلال، آنطور که در رسالهٔ صناعیه آمده، چنین است:

- ۱- ملحدان که به ابطال و تعطیل و اباحت خوانند؛
- ۲- فاسقان و بطلان که به کار خود مشغول نباشند؛
- ۳- عاجزان و کوران و ابلهان که هیچ کار را نشایند و نه اصلاح از ایشان آید و نه فساد؛

۴- قلندران و عالمگردان و تناسایان که هیچ کار نکنند و بیقدر و بیعزت باشند؛

میرفندرسی از این بحث چنین نتیجه می‌گیرد که: «پس واجب است بر کافه، که هر کس بقدر استعداد، در صنعتی کوشد که نظام کل و نظام شخص در آن است، و هرکه نه چنین کند مستحق سخط و عقوبت ایزد تعالی باشد.»^{۲۴}

میرفندرسی قایل به سلسله مراتب صنایع و اختلاف آنها در شرف و خست است. او در بابی در اینباره اوصافی را که موجب شرف و خست صنایع می‌شود، به چند وجه تقسیم می‌کند:

الف - باعتبار نافع ضروری بودن، مثل آهنگری و نافع غیرضروری بودن، مثل گاوری؛

ب - باعتبار خیر بالذات بودن، مثل پیامبری و خلیفتی و فیلسوفی، و خیر بالعرض بودن مثل کاتبی و خیاطی و زرگری.

وی بوجهی دیگر، صنایع را چنین تقسیم می‌کند:

الف) بعضی از صنایع کثیرالنتفع هستند، مثل آهنگری و بعضی قلیل‌النتفع، مثل صیادی و ماریازی.

ب) بعضی متمم فعل طبیعتند، مثل طبیعی، بیطاری (دام‌پزشکی)، مزارعی و بعضی مزین طبیعت، مثل صباغی و نقاشی. بطور کلی از آنجا که «غرض از صنایع، انتظام کلی است که او خیر بالذات است و صنعتی که موضوع او کلی است پیغمبری است و صنعتی که خادم کلی است آهنگری است. صنعت اول رئیس مطلق است بر صنایع و خیر بالذات و دوم خادم کل و نافع بالذات».^{۲۵} چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ.»^{۲۶}

در میان دو صنعت نبوت که بالاترین رتبه را دارد و اشرف صنایع است و آهنگری که بمنزله هیولای صنایع است، سایر صنایع در حد وسط میانه نفع و ضرر و کثرت و قلت نفع و خیر هستند و اخس صنایع، صنعت نافع غیرضروری قلیل‌النتفع و الخیر است.

میرفندرسی شرح می‌دهد که صنعت را در عرف عام بمعنایی عامتر اطلاق کنند بر «هر قوهٔ فاعله در موضوع خاص بواسطهٔ غرضی از اغراض».^{۲۷} در این تعریف وی به تعریف مذکور قطب‌الدین شیرازی نزدیک می‌شود. باین معنی، موضوع در صنعت یا کلی بود یا جزئی، و غرض در هر یک یا باصلاح موضوع بود یا فساد و یا نه صلاح و نه فساد. و صنعت

۲۳ - درباره «صنعة الله» بودن عالم و لوازم و احکام آن، عارفان مسلمان بتفصیل سخن گفته‌اند. برای مثال رجوع کنید به: شیخ نجم‌الدین رازی، مرصاد العباد، فصل هشتم؛ یا ابن عربی، الفتوحات المکیه، در شرح و تفسیر این مطلب در ابن عربی رجوع کنید به: حکمت، نصرالله، حکمت و هنر در عرفان ابن عربی، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۸۴، ص ۲۰۱ - ۲۰۴.

۲۴ - میرفندرسی، رساله صناعیه، ص ۷.

۲۵ - همان.

۲۶ - حدید / ۲۵.

۲۷ - میرفندرسی، رساله صناعیه، ص ۱۰.



باین معنی و باین اعتبار، شش قسم شود.

بنظر او، اکثر غرض عوام در حرفت و صنعت، اقسام پنجم و ششم از تقسیمبندی اخیر صنعت است. بدین شرح که غرض ایشان در صنعت، اصلاح حال خود است و اصلاح و فساد شرکا در آن منظور نیست یا اینکه فساد مطلق رسانند و یا اینکه گاه صلاح رسانند و گاه فساد. بدین لحاظ، میرفندرسکی دربارهٔ صنعتی که مقوم مدنیّت و نفع

موضوعش جزء است؛ یعنی مربوط به صناعات و علوم جزئی است.

قسم اول، که پیشه انبیاء و ائمه و فلاسفه است، شریفترین پیشه‌هاست، که عموم نفع و عموم علم و عمل دارد. در رأس جامعه، این گروه از اهل صنعت باید باشند که علم و عملشان در بالاترین مراتب است. قسم دوم پیشه‌ها که اخص آنهاست، پیشهٔ ضد پیشهٔ اول است، که عموم ضرر بحسب موضوع و علم و

■ عوام و اهل صنایع جزئی و عملی گمان کنند که

با وجود ایشان، نظام عالم را از این دو طایفه استغناست و اگر نافعند در نظام عالم نفعشان قلیل است و اگر ایشان را بر خود ترقعی ببینند، مستنکر شوند و بر مدبر کل رد کنند و ندانند که همهٔ اعمال متغیّر اگر کلی است و اگر جزئی، در تحت علمی است متعلّق به عمل به ذات خود.

عمل در خود جمع دارد، و آن عبارت است از پیشهٔ رؤسای ملحدان و اباحتیان و خلفای جور و سופستائیان.

قسم سوم از پیشه‌ها، حکمت نظری و علم کلام است. موضوع این قسم، کلّ است و بحث آن تعلق به علم تنها و صلاح تابع آن است. وجود اصحاب این پیشه در عالم ضروری است. آنها بمنزلهٔ قوهٔ مدرکه هستند در کلّ عالم.

میرفندرسکی در دفاع از اینکه صنایع جزئی مستقل نیستند و تابع حکمت و مبادی نظری هستند، می‌گوید:

عوام و اهل صنایع جزئی و عملی گمان کنند که با وجود ایشان، نظام عالم را از این دو طایفه استغناست و اگر نافعند در نظام عالم نفعشان

اهل مدن نباشد، می‌گوید اصحابش بمنزلهٔ بهایم و سباع، و بوزینگان و طوطیان و سگان بازیکن هستند؛ البته گروه آخر برخلاف بقیه، گاه از ایشان اهل مدّن را نفع رسد و گاه ضرر. وقتی نفع رسد که وقت بیکاری اهل مدّن باشد، مثل عیدها و روزهایی که کار در آن عادت نباشد و بدنبال آن باشند که نشاطی در آنها پیدا شود و رفع ملالتشان گردد و قوای عاقله در ایشان قوی شود، و اگر این شرایط مفقود باشد، ضرر رسانند.^{۲۸}

میرفندرسکی معنای صنعت را بطریقی عامتر از معنای اخیر، برحسب کلی و جزئی بودن موضوع آن و غرضش که یا علم است و عمل با هم، یا علم تنها و یا عمل تنها و اینکه در هر یک غرض، اصلاح موضوع است یا فساد آن، به دوازده قسم تقسیم می‌کند: شش قسم اوّل موضوعش کلّ بود و شش قسم دوم

■ قسم هفتم از صنایع،

موضوعش جزء است و بحثش

متعلق به علم و عمل و صلاح تابع آن.

این پیشه و اصحابش بسیارند و هر یک از

این پیشه‌ها بمنزله حسی و حرکتی خاص

برای عالم و عضوی خاص برای بدن

انسان هستند.

و خود را از مرتبه عمل بیرون برند و درجه معبودی دعوی کنند. ... و باشند که از افعال نافع در معاد بازدارند و از افعال نافع در معاش بازدارند و به ترک پیشه و زرع فرمایند و اینها اصحاب مانی و اکثر براهمه‌اند. و در اسلام جماعتی خود را برصوفیان بندند و به توکل گویند و معنی توکل این داند که نظام کل معطل باید بود... و جماعتی دیگر باشند که مذمت دنیا کنند چون براهمه هند و گویند عاقبت دنیا فناء است و عمل برای غرض فانی نباید کرد و به باقی مشغول باید شدن.^{۳۳}

قسم هفتم از صنایع، موضوعش جزء است و بحثش متعلق به علم و عمل و صلاح تابع آن. این پیشه و اصحابش بسیارند و هر یک از این پیشه‌ها بمنزله حسی و حرکتی خاص برای عالم و عضوی خاص برای بدن انسان هستند. اصحاب این پیشه‌ها هر یک بمنزله قوتی خاص هستند که مبدأ آن حس و حرکتی خاص است. این پیشه‌ها چون طبیبی و منجمی و مهندسی و غیر آنهاست.

قسم دهم از دوازده قسم اخیر صنایع آن است که «موضوعش جزء و بحث متعلق به علم و فساد تابع» است. در این قسم از صنایع، میرفندرسکی درباره

۲۹ - همان، ص ۲۵.

۳۰ - همان، ص ۱۷.

۳۱ - همان، ص ۱۸: «حکایت کنند که ارسطوطالیس را عمر و عاص پیش پیغمبر (ص) بیدی نام برد. پیامبر برآشفته و گفت: «مه یا عمرو! ارسطوطالیس کان نبیاً فَجَهِلَهُ قَوْمُهُ». هانری کربن در تحلیل رساله صنایعیه بیش از همه به رابطه فلسفه و نبوت که از زمان فارابی از مهمترین ارکان فکر حکمی در عالم شیعه است، پرداخته است (رک: مقدمه فرانسوی کربن بر منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ج ۱، ۳۹-۳۴ p).

۳۲ - میرفندرسکی، رساله صنایعیه، ص ۱۷ - ۲۱.

۳۳ - همان، ص ۴۲ - ۴۳.

قلیل است و اگر ایشان را بر خود ترفعی بینند، مستنکر شوند و بر مدبر کل رد کنند و ندانند که همه اعمال متقن اگر کلی است و اگر جزئی، در تحت علمی است متعلق به عمل به ذات خود.^{۲۹}

میرفندرسکی چنانکه دیدیم فلسفه و نبوت را جزء صنایع و بلکه شریفترین آنها می‌داند و لذا حدّ فلاسفه را در مرتبه ثانی انبیاء ذکر می‌کند.^{۳۰} بسبب آنکه موضوع و غرضشان واحد است. او حتی با استناد به روایتی از پیامبر (ص) ارسطو را نبی می‌داند ولی اضافه می‌کند که وی را نبی حقیقی نشاید خواند.^{۳۱} در همین قسمت نیز در ضمن بابی فرق میان انبیاء و فلاسفه را بیان می‌کند.^{۳۲}

قسم ششم از انواع دوازده‌گانه صنایع، موضوعش کلّ و غرض آن متعلق به عمل تنها و فساد تابع آن است. میرفندرسکی گوید که

این پیشه اباحتیان و تن‌پروران است و از اینان باشند که از همه افعال بازدارند چون سופسطائیان که همه چیز خیال شمرند ... و باشند که اعمال نافع را در معاد عبث دانند و از آن بازدارند چون دهریان ... و باشند که خود را بر صوفیان بندند و به عین الجمع گویند

کسانی سخن می‌گویند که منع نظر کنند در اموری که متعلق بالذات به مزاولت عمل نیست، و مثال از زمانه خود می‌آورد و می‌گوید:

در این زمان اگر کسی از جزء موسیقی نظری سخن کند او را منع کنند و از آن بازدارند، جهل را به منافع این، و چنانکه اصحاب تجربه و طایفه‌یی که خود را مقتصدین خوانند در طب، منع دانستن تشریح و اهویه و بلدان و مزاج کنند و بر اصحاب قیاس انکار کنند از جهل به منافع این علوم.^{۳۳}

قسم یازدهم صنایع، موضوعش جزء است و غرض و بحث آن متعلق به عمل و صلاح تابعش. آن صنایعی که در این قسم افتد عدد آنها بعدد موضوعات اعمال است. درباره این قسم، میرفندرسکی شرح می‌دهد که «در این کتاب گاه بقوت عمل، علمی خواهیم که متعلق به مزاولت عمل باشد و گاه قوت عملی خواهیم که موضوع، عمل مطلوب در آن صنعت شود و گاه قوت عمل مطلوب در آن صنعت را خواهیم.»^{۳۵} مثال اول ساز عود است و مثال دوم چون قوت مصنّعی برصوت و مثال سیوم چون قوت مطرب و مغنی به اینکه آن عمل و صوت و غنای موضوع سازد و چنان ادا کند که حالتی که مطلوب است، از صنعت حاصل شود.

در قسم دوازدهم صنایع که آخرین اقسام است، از چند گروه که منع صنعت کنند سخن به میان می‌رود. گروهی منع صنعت بالاتر کنند بگمان اینکه به این صنعت رسیدن مقدور هیچکس نیست و کسانی که دعوی این صنعت کنند، بگزاف دعوی کنند. میرفندرسکی بعنوان مثال از رساله‌ای از فارابی - که خود می‌گوید احتمالاً منحول است - نقل می‌کند که او بر ابطال صنعت نجوم و احکام نجوم بسبب آنکه

ادوار نجوم بینهایت است، استدلال کرده است. گروهی دیگر منع صنعت بدان کنند که سوای حق تعالی هیچ موجود را سبب موجود دیگر بهیچوجه ندانند و همه مخلوقات را معطل دانند و نفی حکمت ایزد تعالی کنند، چنانکه گویند: اگر هم در اصل چشم نبود دیدن را میسر بودی بلکه چشم را هیچ خصوصیت به دیدن نیست سوای عادت که عادت خدای بر این رفته. باین اعتقاد، همه صناعات باطل باشد، چنانکه همینها گویند: جامه هرگز سبب دفع سرما و گرما نشود، و برای میرفندرسکی چون چنین باشد چندین صنعت که در ساختن جامه بکار آید همه باطل باشد.

در میان اهل سنت، معمولاً اشاعره چنین نظری را دارند ولی در زمانه پراشوب میرفندرسکی، وی به گروهی از شیعه اهل ظاهر نیز اشاره می‌کند که چنین نظری دارند و گویند:

مردمان بسیار در اسلام که دعوی دانش کنند و حجة الاسلامان نویسنده به این مذهب و ملت تظاهر کرده‌اند - والله اعلم بیوایانهم - و همه دانش ایشان در این کلمه جمع است که چون و چرا دم نباید زدن و چندین جای که ایزد تعالی خطاب به اهل عقل کند و گویند: افلا تعقلون، همه عبث است.^{۳۶}

گروهی دیگر از صنعتی چون طب و نجوم منع کنند باین گمان که مبادا با قضای خدای تبارک و تعالی ستیزه شود، باین شرح که مثلاً اگر طبیب در معالجه کوشد و منجم ساعت معالجه اختیار کند، با قضای خدای تعالی ستیزه کند.

۳۴ - همان، ص ۴۹.

۳۵ - همان، ص ۵۰.

۳۶ - همان، ص ۵۳.

یکی از ابواب نهایی رساله دربارهٔ حد طاقت صناعات است و میرفندرسکی آنرا باین جهت ذکر کرده که مردم آنچه در طاقت صناعات نیست از اصحاب صناعات نطلبند تا با نایافتن از ایشان نکوهششان کنند یا منکر اصل آن صنعت و آن صانع شوند.

وی از طرف دیگر دربارهٔ طریقه‌ی سخن می‌گوید که نادانان و جاهلان هر زمانه، که دعوی دانش کنند، پیش گرفته‌اند و آن اینکه در علوم نظری الفاظی غریب و هولناک استعمال کنند که در مغالطه‌ها خطارود و در هر علمی مسئله‌ها آورند که نه از آن علم باشد، تا مردمان فرومایه به شبهت و تحیر افتند، چنانکه گوید: به زمانهٔ ما کتابها هست که [به] عبارتهای دشخوار مسائل درآورده‌اند که همان مسائل به کتابهای دیگر هست و چون از این عبارتها فهم آن مسائل آسانتر است، این را نکوهش کنند و وقعی نهند و آن راستایش کنند و درس گویند.^{۳۷} میرفندرسکی در خاتمه رساله، دانایان هر زمانه را کسانی خواند که

در صنعتی در ضروریات مطلق اجتماع انسان در مدن سخن گویند و استخراج مسائل کنند با رعایت مصلحت آن زمانه که در آن باشند و باقی مردمان که تابع این دانا باشند به دانش رسند و آنکه نه آن چنین باشد و نه آنچنان، بدبخت گمراه رنج‌کشیدهٔ مغرور است.^{۳۸}

در این قول وی ظاهراً به وضعیت زمانهٔ خویش نظر داشته است و مقام خودش در بحبوحهٔ آن اوضاع و احوال.

میرفندرسکی که خود مانند شیخ بهایی دانشمند و ریاضیدان برجسته‌ی نیز بود در این رساله کوشیده است معنای صنعت را مجدداً احیا کند. وی موانعی

را که باعث شده در زمانه‌اش صنایع معطل شوند برمی‌شمارد، موانعی که عمدتاً بسبب نفی معنویت و عقلانیت و حکمت پنهان در باطن صنایع ایجاد شده و اصولاً صنعت یا پیشه معنای خود را از دست می‌دهد. ولی با اینکه قایل است که صنایع بالقوه نامتناهی هستند یعنی ممکن است صنایع دیگری جز آنکه در روزگار او رایج بود، پیدا شوند، با اینحال بهیچوجه راهی را به صنعت بمعنای تکنولوژی جدید بگونه‌ی که در زمان او در عالم مدرن در غرب بتدریج پدیدار می‌شد، باز نمی‌کند. او با اینکه دعوت به احیای صنایع می‌کند ولی صنعت را بمعنایی می‌فهمد که در جوامع سنتی قبل از مدرن، از جمله در عالم سنتی اسلامی، فهمیده می‌شد. در این نگرش تفاوتی میان صنایع، هنرها و علوم نبود و صنعت از آنجا که کار است، بنحوی مقدس بود.

با این مقدمات به طرح این سؤال می‌رسیم که آیا می‌توان با این نگرش به صنایع، راهی به علوم و تکنولوژی جدید یافت؛ آیا تصوف و حکمت اسلامی - چنانکه برخی مدعی هستند - مانع پیشرفت صنایع شده یا اینکه پشتوانهٔ معنوی صنایع بوده است؛ آیا صنعت بمعنای قدیم و جدید آن هویتی یگانه دارد که بتوان با مقیاس واحدی آن دو را نسبت به یکدیگر سنجید و سخن از پیشرفت تکنولوژی جدید نسبت به صنایع قدیم کرد.^{۳۹} اینها برخی از پرسشهایی است که خواندن رسالهٔ صناعیه ما را به تأمل جدی درباره‌شان فرا می‌خواند.

۳۷ - همان، ص ۷۱.

۳۸ - همان، ص ۶۹.

۳۹ - در این باره رجوع کنید به:

Heidegger, Martin. *The Question Concerning Technology*, trans. by William Lovitt, New York, Garland pub., 1977.